

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و برزنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

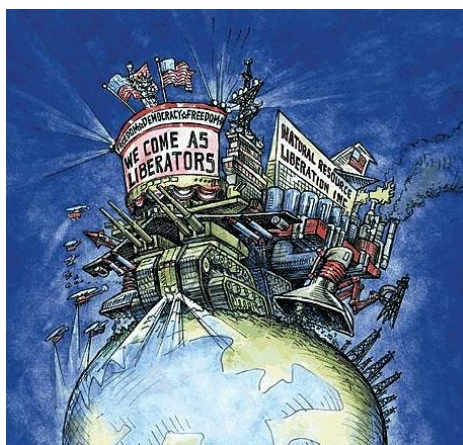
afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: جیمز پتراس
برگردان از: آمادور نویدی
۰۲ جون ۲۰۱۶

افسانه فرمانروائی جهانی امپریالیسم امریکا



جیمز پتراس

«روایت» فرمانروائی جهانی امریکا بر چندین تصور غلط عمیق پایه گذاری شده است، که ظرفیت امریکا را برای تسلط بر سیاست های جهان تحریف کرده است. فرمانروایان منطقه نی امریکا در جهان رقابت عمل می کنند، جایی که نیروهای مخالف قدرت مند، سلطه امپریالیسم را محدود می کنند. در اروپا، روسیه یک نیروی مخالف قدرت مند است، که با اتحاد رو به رشد خود در آسیا (چین)، خاورمیانه (ایران) و، تا میزانی محدود، توسط کشورهای بریکس تقویت می شود. علاوه بر این، متحدان چند لایه واشنگتن در اروپا گاه گاهی سیاست های مستقلی را در پیش گرفته اند، که شامل توافقات مستقل نفت و گاز المان با روسیه است، که تلاش های امریکا برای تضعیف مسکو را فرسوده می کند. در حالی که ممکن است به نظر برسد که «ساختار شرکت های چند ملیتی، بانک داری و ارتش امپریالیستی»، در بالاترین سطح اختلاس، در مورد مسائل روزمره سیاست گذاری، بودجه بندی، سیاست های جنگ، توافقات تجاری، دیپلماسی، خرابکاری و بازاریابی سرمایه داری، در درون یک شرکت امپریالیستی مشترک عمل می کند، اما نیروهای متعدد خنثی کننده ای وجود دارند. در مجموع، در حالی که ممکن است خورشید هرگز بر امپراتوری غروب نکند، اما فرمانرواها بینائی خود را از دست داده اند.

خوشید هرگز غروب نمی کند، اما چون مانعی در چشم امپراتور باقی می ماند

امپراتوری های پسا استعماری، سازمان های پیچیده ای هستند. آن ها بر چند لایه اساسی سازماندهی شده اند، از متحدان منطقه ای و ملی نسبتاً مستقل گرفته تا کشورهای دست نشانده چاپلوس و تغییراتی در بین آن ها.

در دوران معاصر، ایده امپراتوری به عنوان یک ساختار جهانی ثابت عمل نمی کند، هرچند ممکن است چنین اشتیاقی داشته باشد و برای آن تلاش بکند. در حالی که امریکا یک قدرت بزرگ امپریالیستی است، اما بر برخی قدرت های سیاسی - اقتصادی و نظامی پیشتاز جهان، مانند روسیه و چین برتری ندارد.

قدرت های امپریالیستی، مانند امریکا، دست نشانندگان منطقه ای خود را به خوبی دست ایجاد کرده اند، اما آن ها هم محتمل عقب نشینی ها و شکست هایی از رقبای سیاسی و اقتصادی محلی مستقل شده اند.

امپراتوری یک ساختار ثابت نیست که در نهادهای نظامی و یا اقتصادی تعبیه شده باشد. امپراتوری شامل مجموعه ای از نیروهای رقیب و روابطی است، که در طول زمان و شرایط می تواند تغییر کند. علاوه بر این، متحدان امپریالیستی و دست نشانندگان از طریق الگوهای ثابت فرمان برداری عمل نمی کنند. در حالی که اطاعت به توافقات کلی بر ایدئولوژی، دکترین نظامی و سیاست های اقتصادی مشخص با حاکمان امپریالیستی وجود دارد، اما مواردی وجود دارد که کشورهای دست نشانده از ارتباط های خودشان با بازارهای غیرامپریالیستی، سرمایه داران و صادرکنندگان پیروی می کنند.

اگر دنیای قدرت امپریالیست جهانی تا اندازه ای پیچیده و نامشخص است، ساختار سیاسی، اقتصادی، اداری و نظامی درون کشور امپریالیستی هم، به همین گونه است. دستگاه سیاسی امپریالیستی بیشتر بر بخش نهادهای امنیتی سنگینی می کند، تا نهادهای دیپلماتیک و نماینده. نهادهای اقتصادی برای بازارهای خارج سازماندهی شده اند که توسط شرکت های بزرگ چند ملیتی بر تولید کنندگان و بازارهای محلی تسلط یابند. «اقتصاد بازار» یک حرف پوچ است. نهادهای امنیتی - نظامی و بودجه هائی که اغلب کارگزاران دولت/کشور و منابع عمومی به کار می برند، تابع بازارها و نهادهای دیپلماتیک هستند تا اولویت های نظامی.

در حالی که عملیات کشور امپریالیستی از طریق دستگاه های اداری غیر نظامی و نظامی خود کار می کند، اما رقابت اجتماعی - سیاسی - طبقاتی، قومی و تنظیمات نظامی برای بررسی وجود دارد.

در تجزیه و تحلیل تأثیر و یا «قدرت واقعی» نهادهای اصلی کشور امپریالیستی، باید بین اهداف و نتایج، مقاصد و عملکرد واقعی فرق گذاشت. مفسران اغلب در طرفدارای از «قدرت و برتری امپریالیستی» اظهاراتی می سازند، در حالی که در واقع، برخی سیاست ها ممکن است با توجه به یک صف بندی منطقه ای، محلی و یا ملی خاص به زیانی پرهزینه و شکست منتهی گردد.

از این رو این ضروری است که از نزدیک به فعل و انفعال امپریالیستی بین لایه های گوناگون متحدان و مخالفان نگاه کرد تا ساختارهای فوری و دراز مدت و جهت های سیاست کشور امپریالیستی درک شود.

این مقاله ابتداء به توصیف روابط امپریالیستی بین رهبر و پیرو در چهار منطقه: امریکا - اروپای غربی - کانادا، آسیا - پاسیفیک، خاورمیانه - افریقا و امریکای لاتین می پردازد و زمین مبارزات و جنگ را شناسائی می کند. این مقاله با بررسی «نقشه امپراتور» معاصر ادامه می یابد و سپس صف بین نیروهای متحد امپریالیست غربی و مخالفان کنونی آن ها را مقایسه می کنیم. در آخرین بخش به منابع تکه تکه شده بین کشور امپریالیستی و جهانی شدن اقتصاد و همچنین شکاف ها و عواقب متحدان و پیروان امپریالیستی نگاه می کنیم.

لایه های متحدان امپریالیستی در غرب

امپریالیسم غرب ساختار هر می پیچیده ای است که امریکای مسلط از طریق یک سیستم پنج لایه تعامل می کند. یک بیکره بندی عمودی و افقی از رهبران و پیروان کشورها وجود دارد که از طریق استعاره های «مراکز، نیمه پیرامونی و پیرامونی» ساده «سیستم خورشیدی» درک نمی شود.

قدرت امپریالیسم غربی از اولین تا دومین لایه است، که از امریکا تا فرانسه، انگلستان، المان، ایتالیا و کانادا گسترش می یابد و فصل مشترک دارند. دامنه و عمق ارتش، نهادهای بوروکراتیک، اقتصادی و سیاسی امریکا چهارچوب آن را تشکیل می دهد که پیروان عمل می کنند.

دومین لایه امپراتوری، در حالی که اهرم های مستقل را برای بزرگ کردن حوزه های ژئوپولیتیک/جغرافیای سیاسی خود تأمین می کند، با ارائه حمایت نظامی و ارتباطات اقتصادی، لایه های بالا را به لایه های پائین وصل می کند.

سومین لایه امپریالیسم در غرب شامل پولند، اسکانندیناوی، کشورهای پائین و دولت های بالتیک است. این ها از نظر ژئوپولیتیکی و اقتصادی درون حوزه اروپای غربی هستند و از نظر نظامی وابسته به سلطه نظامی امریکا و ناتو هستند. این لایه سوم یک گروه ناهمگون است، از کشورهای بسیار پیشرفته و ماهر رفاهی مانند سویدن، ناروی، دنمارک، هالند و بلجیم گرفته تا کشورهای نسبتاً عقب مانده بالتیک وابسته مانند لتونی، استونی و لیتوانی و پولند. آن ها ابتکارات قدرت مستقل کمی را تمرین می کنند و به حمایت از لایه های ۱ و ۲ مراکز امپریالیستی وابسته هستند.

«لایه چهار» شامل کشورهایی مانند یونان، اسپانیا، پرتغال، مجارستان، جمهوری چک و اسلواکی، بلغارستان و رومانی است. این ها اساساً کشورهای دست نشانده اند، که از رهبری کشورهای امپریالیستی پیروی می کنند، و پایگاه، پرسنل نظامی و استراحتگاه توریستی ارائه می دهند. به طور کلی، آن ها هیچ صدای مستقل و یا حضور تصمیم گیرنده ای در درگیری های جهانی و یا منطقه ای ندارند. علی رغم بی ثباتی آن ها و طغیان مخالفان گاه به گاه، کشورهای لایه پائین تر باید هنوز از لایه های بالاتری که توسط سلسله مراتب اتحادیه اروپا و ناتو کنترل می شوند، جدا شوند.

پنجمین لایه دست نشانندگان شامل نیمه کشورهای جعلی اخیراً ساخته شده مانند البانی، کوزوو، مقدونیه، اسلونی و کرواسی است، که به عنوان پایگاه نظامی، پناهگاه های توریستی و اقتصاد وابسته عمل می کنند. آن ها نتیجه سیاست های «تغییر رژیم» توسط لایه های اول و دوم و تجزیه کشور از طریق جنگ های طراحی شده به رهبری ناتو برای از بین بردن بقایای کشورهای رفاه اجتماعی چند قومی و تقلیل نفوذ روسیه، به ویژه در یوگسلاوی هستند.

انگاشت از ساخت بین رهبر و پیرو امپراتوری غربی به توزیع منابع نظامی و موقعیت آن ها در امتداد مرزهای روسیه بستگی دارد. امپراتوری امریکا و اتحادیه اروپا با مشکل افزایش خواسته های اقتصادی امپراتوری چند لایه مواجه است، که از ظرفیت های خودشان فراتر رفته است. این به تغییر متحدان تجارتي و فشار برای استقلال «فراتر از» دیکته های رهبران امپریالیستی منجر شده است.

کشورهای امپریالیستی پیشرو کنترل اقتصادی و سیاسی را بر پیروان خود تنگ تر کرده اند - به ویژه زمانی که عواقب نظامی امپراتوری زندگی روزمره، امنیت و اقتصاد را مختل کرده است. یک مثال ادامه دار، سیل میلیون ها پناهنده نامید در ورود به اروپا، به عنوان نتیجه سیاست های جنگی امپریالیستی امریکا در خاورمیانه و شمال آفریقا است. این هجوم توده نی ثبات اجتماعی و سیاسی اروپا را به خطر انداخته است. پس از کودتای امریکا در اوکراین و پاسخ اجتناب ناپذیر روسیه، واشنگتن دستور محاصره اقتصادی روسیه را صادر کرد. پیامدهای تحریم های تحمیلی اقتصادی امریکا علیه بازار روسیه به شدت به صادرات اروپا، به ویژه کشاورزی و صنایع سنگین

صدمه زده است و باعث به بی ثباتی در بازار انرژی شده که تحت سلطه تولید کنندگان نفت و گاز حالا ممنوع شده روسیه بود.

فرمان روانی امپریالیست شرقی

طرح امپریالیسم امریکا در شرق آسیا در ساختار متحدان و مخالفان، از آن چه که در غرب است، بسیار متفاوت است. رهبران و پیروان در شرق خیلی ناهمگون هستند. امپراتوری چند لایه امریکا در آسیا طراحی شده است تا چین و کوریای شمالی را تضعیف کند و در نهایت بر آن ها تسلط یابد.

از جنگ جهانی دوم، امریکا مرکز امپراتوری پاسیفیک/اقیانوس آرام بوده است. هم چنین دچار شکست های نظامی جدی در کوریا و هندوچین شده است. امریکا با کمک خدمه های چند لایه خود، نفوذ خود را در هندوچین و کوریای جنوبی بهبود داده است.

موقعیت امریکا، به عنوان اولین لایه قدرت امپریالیستی، توسط متحدان دومین لایه امپریالیستی، مانند استرالیا و زلاند نو، هند و جاپان حفظ و حمایت شده است.

متحدان دومین لایه، نهادهای گوناگونی هستند. برای مثال، رژیم هند یک دیرآمده محتاط نسبت به امپراتوری امریکاست و هنوز یک درجه بالا از استقلال را در رابطه با چین حفظ می کند. در مقابل، در حالی که استرالیا و زلاند نو علایق وابستگی نظامی خود را با امریکا حفظ می کنند، ولی آن ها به شدت به بازار کالاها و سرمایه گذاری های چینی وابسته هستند.

جاپان، یک متحد اقتصادی سنتی قدرت مند امریکا، یک دست نشانده ضعیف نظامی در امپراتوری آسیائی - امریکا باقی مانده است.

سومین لایه کشورها شامل کوریای جنوبی، تایوان، فیلیپین، مالزی، تایلند و اندونزی است. کوریای جنوبی مهم ترین وابسته نظامی امریکاست، علی رغم این که پیوسته به سوی بازار چین نزدیک می شود و هم چنین جمهوری پرجمعیت اندونزی.

تایوان، در حالی که از نظر نظامی به امریکا وابسته است، ولی روابط قومی و اقتصادی زیادی با چین تا امریکا دارد. فیلیپین یک کشور دست نشانده نظامی عقب افتاده و مستعمره سابق امریکاست، که میراث خود را به عنوان یک قلمرو تحت محاصره امپریالیستی علیه چین حفظ می کند. تایلند و مالزی به عنوان سومین لایه کمکی امپریالیستی باقی می مانند، که گاه گاهی در معرض قیام های مردمی دمکراتیک یا ناسیونالیستی قرار می گیرند.

چهارمین لایه کشورها در امپراتوری شرق آسیای امریکا به این علت که نسبتاً «هم کاران جدید» هستند، زیاد قابل اعتماد نیستند. ویتنام، کامبوج، لائوس و میانمار از اقتصادهای دولتی مستقل به بازارهای محور چین و جاپان - امریکا، با وابستگی های مالی و نظامی تبدیل شده اند.

امپراتوری امریکا بر مقابله با چین از طریق نظامی متمرکز شده است، مسیر های تجارتي جنوب چین را کنترل می کند و تلاش می کند تا موافقت نامه های تجارت اقتصادی منطقه نی تشکیل دهد، که شامل چین نباشد. با این حال، ساختار چند لایه ای امپریالیستی اکثراً به انواع اذیت و آزار نظامی امریکا و مانور «بازی های جنگی» مشترک با دولت های دست نشانده و «متحدان» خود محدود بوده است. این کم ترین اثر اقتصادی را حتی از نزدیک ترین متحدان آن ها داشته است. امپراتوری شرقی امریکا همتایان اقتصادی قابل توجهی را به خاطر رویکرد مقابله خود

نسبت به چین از دست داده است. پیمان های تجاری تحریک آمیز امپریالیسم امریکا در تضعیف اقتصاد پویا و تجارت چین شکست خورده است.

امپراتوری شرقی امریکا ممکن است که بر متحدان چند لایه نی، دست نشانگان و اتباع اخیر (کشورهای ویتنام، لائوس، کامبوج و میانمار) از طریق نظامی خود برتری داشته باشد. ممکن است که در تحریک یک مقابله نظامی با چین موفق شد، اما در ایجاد مجدد یک ساختار غالب در آسیا جهت حفظ برتری امپریالیسم امریکا در صورت وقوع جنگ، شکست خورده است.

چین رشد و پویایی آسیا را می گرداند و بازار حیاتی برای محصولات منطقه و هم چنین یک عرضه کننده مهم مواد معدنی، فلزات گرانبها، محصولات صنعتی، فن آوری بالا و فعالیت های خدماتی در سراسر منطقه است.

امریکا گاه گاهی به متحدان «لایه پنجم» خود در میان نهادهای بدون کشور (سازمان های غیردولتی- ان جی اوها) در تبت و هنگ کنگ و در میان گروه های تروریستی اسلام گرا و قومی جدانی طلب در غرب چین روی آورده است، از تبلیغات «حقوق بشری» استفاده کرده است، اما این ها هیچ تأثیر قابل توجهی در تضعیف چین یا تضعیف نفوذ منطقه نی اش نداشته است.

امپراتوری شرقی نمی تواند هیچ اهرم اقتصادی را در چین به کار گیرد، که امپراتوری های غربی با روسیه به کار گرفته است. چین روابط اقتصادی مؤثر تری در آسیا ایجاد کرده است، از آنچه که روسیه با غرب کرده است. با این حال، روسیه قابلیت نظامی بزرگ تر و اراده سیاسی بیش تری از چین برای عقب راندن تهدیدات نظامی امپریالیسم غربی دارد. در سال های اخیر، بیجینگ سیاست تقویت قابلیت های نظامی و دریایی با تکنولوژی بالای خود را اتخاذ کرده است. در پی کودتای امریکا در اوکراین و تحریمات اقتصادی غرب علیه روسیه، مسکو مجبور شده است تا روابط اقتصادی و نظامی ستراتیژیک را با چین تقویت کند. تمرینات امنیتی مشترک بین روسیه و چین، و هم چنین تجارت بیش تر، وزنه مقابله توانمندتری نسبت به متحدان چند لایه ای دارد که امریکا و اتحادیه اروپا تا جاپان، استرالیا و کوریای جنوبی را پیوند می دهد.

به عبارت دیگر، ساختارهای ژئوپولیتیک گوناگون چند لایه امپریالیسم امریکا در شرق، بر اتحاد عالی لایه ستراتیژیک روسیه و چین، علی رغم عدم متحدان نظامی قوی و کشورهای دست نشانده دیگر نه برتری دارد و نه می تواند برتری یابد.

اگر ما فراتر از حوزه های اروپایی و آسیایی امپراتوری در خاورمیانه و امریکای لاتین نگاه کنیم، حضور امپریالیسم امریکا به سرعت در معرض تحول روابط قدرت قرار دارد. ما به سادگی نمی توانیم رقابت های روسیه و چین و امریکا را اضافه و یا کم کنیم، به این دلیل که این ها لزوماً به یک «امپریالیسم» یا مرکز قدرت «مستقل» جدید ختم نمی شود.

قدرت امپریالیستی در خاورمیانه: امپراتوری چند لایه در حال عقب نشینی

امپراتوری امپریالیستی امریکا یک نقطه محوری را بین غرب و شرق؛ بین لایه های بالا و دومین لایه امپراتوری؛ و بین متحدان اسلامی و ضد اسلامی در خاورمیانه اشغال کرده است.

اگر ما «خاورمیانه» را تا جنوب آسیا و شمال افریقا گسترش دهیم، می توانیم ابعاد تلاش امپریالیسم غربی را برای برتری و سیادت جنگی و نظامی بهتر درک کنیم.

فرمانروایی امپریالیست در خاورمیانه منعکس کننده روش فعل و انفعال لایه های قدرت امریکا و اروپای غربی با همتایان محلی و کشورهای دست نشانده است.

لایه های بالای امریکا و اتحادیه اروپا اهداف خود در محاصره و تضعیف روسیه و مخالفان منطقه ای، مانند ایران، با جاه طلبی های منطقه ای متحدان ناتوئی خود، ترکیه پیوند می دهند.

قدرت های امپریالیستی در خاورمیانه و شمال آفریقا از طریق متحدان محلی، کمکی های جانبی و دست نشانندگان عمل می کنند، در حالی که برای تکه تکه کردن ارضی و پایگاه قدرت، تحت سیاست «جنگ برای تغییر رژیم» امریکا باهم نیز رقابت می کنند.

با امریکا در صدر، اتحادیه اروپا، اسرائیل، ترکیه و عربستان سعودی متحدان دومین لایه را تشکیل می دهند. مصر، تونس، عراق و اردن، که از نظر مالی و سیاسی وابسته به امپراتوری هستند، در سومین رتبه لایه قرار می گیرند. چهارمین لایه متشکل از کشورهای خلیج فارس، جنگ سالاران کرد، لبنانی ها و یمنی های محلی دست نشانده پادشاهی سعودی و بانتوستان (مکانی برای مردم بومی مانند آفریقای جنوبی - مترجم) فلسطینی دست نشانده اسرائیل در کرانه باختری است.

گروه های تروریستی منطقه ای که توسط غرب و سعودی تأمین مالی می شوند، پس از «تغییر رژیم» موفقیت آمیز و تکه تکه کردن سوریه، آرزوئی برای عضویت لایه چهارم است.

تروریست های تحت محاصره، در سوریه، عراق و لیبیا مستقر هستند و یک نقش «ویژه و چند منظوره» را در تضعیف مخالفان بازی می کنند تا برتری امپریالیسم را ترمیم کنند.

امپراتوری خاورمیانه کم ثبات ترین منطقه است که مستعد بیشترین رقابت های داخلی است.

اسرائیل نقش بی نظیر و منحصر به فردی در تأمین امنیت منابع مالی و نظامی و حمایت سیاسی امریکا برای کنترل وحشیانه استعماری خود بر سرزمین های فلسطین و سوریه و مردم اسیر بازی می کند. عربستان سعودی گروه های تروریستی اسلام گرای خودمختار را به عنوان بخشی از سیاست پیش برد طرح های سیاسی و ارضی پادشاهی خود در پاکستان، یمن، افغانستان، عراق، ایران و خلیج فارس تأمین مالی و مسلح می کند. ترکیه جاه طلبی ها و مزدوران تروریست منطقه ای خود را دارد. با این ترکیب متغیر، امپراتوری امریکا خودش را در رقابت با جانبی های خود و برای کنترل همان هدف دست نشانندگان خاورمیانه ای می بیند.

امپراتوری خاورمیانه در هر نقطه درگیری مملو از مخالفان قدرت مند است. ملت / کشور بسیار بزرگ و مستقل ایران به عنوان یک مانع قوی در برابر غرب، سعودی، و اسرائیل ایستاده است و برای نفوذ در میان دست نشانندگان در خلیج فارس، یمن، عراق، سوریه و لبنان رقابت می کند. حزب الله، یک گروه ملی گرای قدرت مند در لبنان، نقشی حیاتی در دفاع از سوریه و علیه تجزیه آن بازی کرده است و با ایران علیه مداخلات اسرائیل در ارتباط است. روسیه در مخالفت با ائتلاف امپریالیست های غربی، روابط تجاری و نظامی با سوریه و ایران دارد. در همین حال، کشورهای دست نشانده امپریالیست امریکا در افغانستان، عراق، لیبیا و مصر به سرعت در برابر فساد شرم آور، فعالیت مجدد اسلام گرایان، بی کفایتی سیاسی و بحران های اقتصادی از هم پاشیده اند.

اگر به طور رسمی از یک «فرمانروای امپریالیسم غربی» در بخش وسیعی از خاورمیانه و شمال آفریقا صحبت کنیم، به چندین دلیل غلط است:

در افغانستان، طالبان ملی و اسلام گرا و متحدانش اکثر کشور، به جز چند پادگان از شهر ها را کنترل می کنند.

یمن، لیبیا و عراق کشورهای میدان نبرد هستند، زمین مسابقه هستند که با عملکرد یک سلطه امپریالیستی، هیچ شباهت دوری ندارد. عراق از شمال توسط کردها، مرکز توسط داعش، جنوب توسط ملیشای شیعه ملی گرا و سازمان های توده‌ئی در نزاع با دست نشانندگان به شدت فاسد مورد حمایت امپریالیسم امریکا در بغداد تحت محاصره است. مزدوران امریکا و اتحادیه اروپا در سوریه توسط نیروهای سوری، روسی، حزب اللهی و ایرانی با کمک کردهای مستقل شکست خورده اند.

اسرائیل بیشتر مانند یک یغماگر «مستعمره نشین» نظامی عمل می کند که فلسطین تاریخی را غصب می کند تا این که یک هم دست امپریالیستی قابل اعتماد باشد.

تاکنون، پروژه امپراتوری در خاورمیانه و شمال افریقا برای امپریالیسم غربی، گران ترین پروژه با کمترین موفقیت همراه بوده است. اولین و مهم ترین مسؤولیت برای افتضاح کنونی خاورمیانه امپریالیسم، مستقیماً بر دوش لایه بالای رهبران نظامی و سیاسی می افتد که سیاست ها و ستراتیژی (تغییر رژیم و تجزیه ملی) ناسازگار با احکام امپریالیستی را تعقیب کرده اند که معمولاً امپراتوری ها را هدایت می کنند.

لایه بالای نخبگان نظامی و امپریالیستی امریکا از حقوق ویژه نظامی اسرائیل، به همان گونه ای که توسط هیأت قدرت مند صهیونیست (زد پی سی) دیکته و جاسازی شده در درون دستگاه های دولت امریکا هستند، پیروی می کند. سیاست آن ها جهت نابودی قدرت ساختارها و نهادهای ملی گرای عرب بوده است و نه فتح و پیکربندی مجدد آن ها تا در نهادهای امپریالیستی غربی جذب شوند... به همان گونه ای که امریکا قادر بود در آسیا و اروپا عمل کند. این سیاست «پاک سازی» مستعمره نشین - اسرائیلی را تکرار می کند که منطقه را برای تجارت امپریالیستی کاملاً بی ثبات کرده است. سیاست گستاخی که تجزیه تمام ساختار رسمی امنیتی، سیاسی، و اجتماعی عراق مثال برجسته سیاست «پاک سازی» اسرائیل است که توسط مشاوران صهیونیست امریکا در مقیاس بزرگ ترویج شده است. علی رغم ۱۵ سال شکست تحقیرآمیز، همین مشاوران در درون لایه بالای دستگاه های تصمیم گیرنده امپریالیستی باقی مانده اند. ساختار چند لایه امپراتوری غربی، از امریکا و اروپای غربی در بالا گرفته تا کوزوو در پائین، ضرورت های امپریالیستی را تعقیب کرده است. در مقابل ضرورت های اسرائیلی، از طریق نفوذ هیأت قدرت مند صهیونیستی، قدرت نظامی امریکا را در خاورمیانه، به جنگ های ادامه دار هدایت کرده است.

این مسیر متفاوت و عدم توانایی برای تغییر مسیر و اصلاح سیاست امپریالیستی، شکست های فاجعه باری به بار آورده است، که عواقبی در سراسر امپراتوری جهانی، به ویژه در آزاد کردن رقابت ها و رقباء در آسیا و امریکای لاتین داشته است.

لایه های امپراتوری در امریکای لاتین

فرمانروایی امپریالیستی امریکا در طول اکثر قرن ۱۹ در امریکای مرکزی و کارائیب گسترش یافت و در نیمه اول قرن ۲۰ به صورتی عالی حکومت کرد. تنها استثنا شامل انقلاب های ناسیونالیستی در هائیتی در اوایل قرن ۱۹ و پارگونه در اواسط قرن ۱۹ بود. امریکا پس از جنگ داخلی امریکا، جایگزین امپراتوری بریتانیا در امریکای لاتین شد، و به جز در طول انقلاب موفق مکزیکی، یک موقعیت غالب را در منطقه بنیان نهاد. در اواسط قرن ۲۰، چندین حریف بزرگ در برابر تسلط امپریالیستی پدید آمده اند.

انقلاب کوبا در سال ۱۹۵۹ محور ضد امپریالیستی بود، که در تقابل گسترده، حمایت مادی، سیاسی و ایدئولوژیک را به قاره ارائه داد. اوایل یک دولت سوسیالیستی در گایانا (کشوری در جنوب آمریکا - م) در سال ۱۹۵۳ ظهور کرد، اما سرنگون شد.

در سال ۱۹۶۵، انقلاب دومینیکن دیکتاتور وحشی مورد حمایت آمریکا را به نبرد فراخواند، اما توسط حمله مستقیم آمریکا شکست خورد.

در سال های ۷۳-۱۹۷۰ یک دولت دمکراتیک سوسیالیستی در چیلی انتخاب شده بود، ولی توسط کودتای خونین سیا سرنگون شد.

در سال ۱۹۷۱ در بولیوی ائتلافی از «کارگران و دهقانان» دولت نظامی ملی را حمایت کرد، ولی با کودتای نظامی مورد حمایت آمریکا برکنار شد.

دولت های ملی مردمی در ارجنتاین (پیرون)، برزیل (گولارت)، و پرو (آواریز)، که مخالف امپریالیسم آمریکا بودند، بین سال های ۱۹۶۰ تا اواسط ۱۹۷۰ انتخاب شده بودند. هر کدام از آن ها توسط کودتاهای نظامی آمریکا سرنگون شد. به غیر از انقلاب کوبا، امپراتوری آمریکا، با اتکاء به حمایت نخبگان بیزنس/کسب و کار آمریکا و محلی از خونتاهاى نظامی (دسیسه گران سیاسی که معمولاً ارتشی هستند و با کودتا سر کار آمده اند - م) در سرکوب جنبش ها و احزاب سیاسی و ملی، ضد حمله موفقیت آمیزی داشت.

امپراتوری آمریکا هژمونی خود را بر مبنای یک سیاست چند لایه مدیریت، متشکل از بازار و ارتش، که در بالا توسط آمریکا رهبری شده است، دوباره بنا نهاد. ارجنتاین، برزیل و چیلی لایه دوم، و شامل گروهی از دیکتاتورهای نظامی هستند که در مقیاس بزرگ در ترور دولتی و جوخه های مرگ، قتل ها و تبعید اجباری و زندان صدها هزار نفر درگیرند.

سومین لایه بر مبنای جانشینان آمریکا (عناصر عملیاتی آمریکا)، جنرال ها و خانواده های الیگارشی در کلمبیا، ونزولا، پرو، بلیوی، پارگوئه و اروگوئه هستند.

چهارمین لایه، رژیم های دست نشانده شامل آمریکای مرکزی، بجز نیکاراگوئه، و تمام کارائیب، به جز کوبا و (تا اندازه ای) گرانادا هستند.

امپراتوری آمریکا از طریق متحدان درنده خوی و الیگارشی های دست نشانده و یک ساختار امپریالیستی یکدست تحمیل شده موفق، بر مبنای سیاست های نئولیبرال حکومت می کند. تجارت منطقه نی با محور آمریکا، سرمایه گذاری و پیمان های نظامی، که از طریق آن ها به دنبال محاصره کوبا و سرنگونی انقلاب کوبا هستند، برتری امپریالیستی آمریکا را تضمین کرده است. سیستم امپریالیستی آمریکا بین اواسط سال های ۱۹۷۰ تا اواخر ۱۹۹۰ به نقطه اوج خود - عصر طلایی غارتگری رسید. پس از غارت و چپاول سال های ۱۹۹۰، امپراتوری با موج گسترده ای از تقابل ها از جمله، با قیام های مردمی، تغییرات انتخاباتی و سقوط رژیم های نئولیبرال کمکی فاسد مواجه شد.

فرمانروائی امپریالیست آمریکا از سال ۱۹۹۹ تا سال ۲۰۰۶ با تقابل های قدرت مند رژیم های ملی - مردمی در ونزولا، ارجنتاین، برزیل، بلیوی و اکوادور روبه رو شد. دولت های ملی - لیبرال مخالف در اروگوئه، هندوراس و پارگوئه تقابل های خود را نسبت به سلطه امپریالیستی نشان دادند.

امپراتوری آمریکا گرفتار جنگ های امپریالیستی متعددی در خاورمیانه (عراق، لیبیا، سوریه)، در آسیا (افغانستان)، و در اروپا (اوکراین، گرجستان، و یوگسلاوی) بود، که ظرفیت او را در مداخله نظامی در آمریکای لاتین تضعیف کرد.

کوبا، مرکز سیاست های ضد امپریالیستی نیمکره، کمک اقتصادی را از ونزوئلا دریافت نمود و اتحاد دیپلماتیک، تجارت و امنیت خود را با رژیم های چپ میانه مخالف مداخله امپریالیسم، تقویت نمود. این انگیزه ای برای تشکیل سازمان های تجارت منطقه ئی مستقل ارائه داد، که به شدت با رقبای امپریالیستی امریکا، چین، ایران و روسیه در طول «رونق کالا» معامله و تجارت کرد.

در حالی که امپراتوری امریکا در امریکای لاتین در حال عقب نشینی بود، به این دلیل که ساختارهای قدرتمند بیزنس، سیاسی و کمکی کشورها را که آماده تجدید قواء و ضدحمله در «لحظه مناسب» - در پایان «رونق کالای جهانی» بودند، حفظ کرده بود و از شکست ستراتیژیک رنج نبرد.

در پایان اولین دهه قرن ۲۱، امپراتوری امریکا، با دست نشانندگان نظامی و سیاسی خود در ضعیف ترین حلقه ها، هندوراس و پاراگوئه، ضدحمله کرد و قدرت را به دست گرفت. از آن زمان، افراط گرایان نئولیبرال به ریاست جمهوری در ارجنتاین انتخاب شده اند؛ کنگره فاسد الیگارش رئیس جمهور برزیل را استیضاح کرده است؛ و در ونزوئلا زمین برای به چنگ گرفتن کنترل در حال آماده شدن است.

امپراتوری امریکا در امریکای لاتین پس از یک دهه طولانی وقفه با یک ساختار جدید چند لایه دوباره قوت گرفته است.

امریکا در لایه بالا، متکی بر اجرای کنترل خود از طریق دست نشانندگان نظامی و نخبگان کسب و کار در میان کشورهای لایه دوم، کلمبیا، ارجنتاین، برزیل و مکزیک است.

در سومین لایه چیلی، پرو، اروگوئه و نخبگان بیزنس - سیاسی در ونزوئلا، که مرتبط به امریکا و کشورهای لایه دوم هستند.

چهارمین لایه توسط رژیم های مطیع ضعیف در امریکای مرکزی (پاناما، گواتمالا، هندوراس و السالوادور)، کارائیب (به ویژه سانتا دومینگو، هائیتی و جامائیکا)، و پاراگوئه، تحت سلطه است.

امریکا ساختار امپریالیستی خود را در امریکای لاتین به سرعت دوباره برقرار و مجموعه ای ایجاد کرده است که به شدت شکننده، نامنسجم و در معرض فروپاشی است.

رژیم نئولیبرال در ارجنتاین، محور امپراتوری، مستقیماً با تهدید ناآرامی های توده ئی، بحران اقتصادی و یک رژیم ضعیف تحت محاصره مواجه است.

همه شخصیت های برج جدید نئولیبرال امریکائی برزیل برای فساد تحت کیفرخواست هستند و محاکمه می شوند، در حالی که بحران اقتصادی و قطبی شدن اجتماعی، تحکیم توانائی سلطه امپریالیستی را تضعیف می کند.

دست نشانندگان ونزوئلانی فاقد منابع اقتصادی برای فرار از سقوط اقتصاد نفتی، تورم شدید و درگیری های داخلی کینه جو در درون راست گرایان است.

فرمانروائی امپریالیستی در امریکای لاتین به بهترین وجهی می تواند از طریق ارتباط با پیمان تجاری آسیا - پاسیفیک عمل کند. با این حال، حتی با روابط جدید آسیائی، دست نشانندگان لاتین، هیچ یک از ثبات همتایان آسیائی خود را نشان نمی دهند. علاوه بر این، نقش غالب اقتصاد چین در هر دو منطقه، هژمونی امریکا را بر پایه های اصلی امپراتوری محدود کرده است.

افسانه فرمانروائی جهانی امریکا

«روایت» فرمانروائی جهانی امریکا بر چندین تصور غلط عمیق پایه گذاری شده است، که ظرفیت امریکا را برای تسلط بر سیاست های جهان تحریف کرده است. فرمانروایان منطقه نی امریکا در جهان رقابت عمل می کنند، جایی که نیروهای مخالف قدرت مند، سلطه امپریالیسم را محدود می کنند.

در اروپا، روسیه یک نیروی مخالف قدرت مند است، که با اتحاد رو به رشد خود در آسیا (چین)، خاورمیانه (ایران) و، تا میزانی محدود، توسط کشورهای بریکس (شامل کشورهای برزیل، روسیه، هند، چین، و آفریقای جنوبی است – مترجم) تقویت می شود.

علاوه براین، متحدان چند لایه واشنگتن در اروپا گاه گاهی سیاست های مستقلی را درپیش گرفته اند، که شامل توافقات مستقل نفت و گاز المان با روسیه است، که تلاش های امریکا برای تضعیف مسکو را فرسوده می کند.

در حالی که ممکن است به نظر برسد که «ساختار شرکت های چند ملیتی، بانک داری و ارتش امپریالیستی» در بالاترین سطح اختلاس، در مورد مسائل روزمره سیاست گذاری، بودجه بندی، سیاست های جنگ، توافقات تجاری، دیپلماسی، خرابکاری و محل بازار سرمایه داری/بازاریابی سرمایه داری، در درون یک شرکت امپریالیستی مشترک عمل می کند، اما نیروهای متعدد خنثی کننده ای وجود دارند.

متحدان چند لایه امپراتوری و هم چنین فداکاری های تحمیل شده بر مرکز امپریالیستی امریکا، خواسته های خود را دارند.

اعضای داخلی ساختار امپریالیستی، اولویت های رقابت را از طریق صاحبان قدرت محلی تعریف می کنند.

امپراتوری امریکا عملیات نظامی خود را بر بیش از ۷۰۰ پایگاه در سراسر جهان گسترش داده است، اما هر عملیات در معرض محدودیت ها و عقب نشینی هائی بوده است.

چند ملیتی های امریکا دارای عملیات چند میلیارد دلاری هستند، اما آن ها مجبورند تا خود را با خواسته های قدرت های مخالف امپریالیست (چین) سازگار کنند. آن ها تقریباً از دادن یک تریلیون دالر مالیات امریکا فرار می کنند، در حالی که دارائی های عظیمی از خزانه داری امریکا در قالب یارانه ها، قرارهای امنیتی و زیر ساختی جذب می کنند.

در مجموع، در حالی که ممکن است خورشید هرگز بر امپراتوری غروب نکند، اما فرمانرواها بینائی خود را از دست داده اند.

درباره نویسنده:

جیمز پتراس، استاد بارنل (بازنشسته) جامعه شناسی در دانشگاه بینگهامتون، نیویورک است. آدرس سایت اینترنتی:

<http://petras.lahaine.org/>

برگردانده شده از:

The Imperial Empire: The Sun Never Sets but the Mote remains in the Emperor's Eye

By James Petras

http://www.informationclearinghouse.info/article44690.htm#.Vz0QoHYqvcI.google_plusone_share